

# ارمغانِ رضا

محمد احمد رضا خان افغانی

مرتبہ

پروفیسور دکتور محمد مسعود احمد

المختار بیلی کیشنز

۲۵- جاپان مینشن رضا چوک ریگل صدر کراچی (اسلامی جمہوریہ پاکستان)

# ارمغان رضا

محمد احمد رضا خان افغانی



مرتبہ

پروفیسور و کٹر محمد مسعود احمد

ناشر

المختار پبلی کیشنز

۲۵-جاپان مینشن، رضا چوک (ریگل)، صدر، کراچی

۱۳۱۵ھ / ۱۹۹۳ء

نام کتاب	_____	ارمغان رضا
مصنف	_____	محمد احمد رضا خان افغانی
مرتب	_____	پروفیسور داکٹر محمد مسعود احمد
صفحات	_____	۳۲
نگران نشر	_____	اقبال احمد اختر القادری
سال نشر	_____	۱۳۱۵ھ / ۱۹۹۴ء
حرف چینی	_____	ہائی کمپوزنگ ماسٹرز
		۶۶/۳ مارٹن کوارٹرز کراچی
		فون - ۴۹۲۸۱۶۹
محل ناشر	_____	المختار ہبلی کیشنر، کراچی
ہدیہ	_____	۱۰ روپے

### مقامات طلب



- المختار ہبلی کیشنر ۲۵، جاپان مینشن، رضا چوک (ریگل) صدر، کراچی ۷۴۴۰۰، فون - ۷۷۷۱۲۱۹ - ۷۷۲۵۱۵۰
- مکتبہ رضویہ، آرام باغ، گاڑی کھاتہ، کراچی - ۷۴۰۰۰، فون - ۲۱۶۴۶۴
- مکتبہ قادریہ، جامعہ نظامیہ رضویہ، اندرون لوہاری گیٹ، لاہور
- الجامع الاسلامی، جامعہ اشرفیہ، مبارکپور، اعظم گڑھ (بھارت)
- اسلامک ایجوکیشن ٹرسٹ، مصطفیٰ کالونی، ۵-بی-۲، گلشن احمد رضا، نارتھ کراچی - ۷۵۸۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## ابتدائیہ



محمد احمد رضا خان افغانی نام عالمی و شاعری ست کہ بحر بیکراں بود۔۔۔۔۔ در  
ہفتاد و پنج علوم و فنون ثقلیہ و عقلیہ مہارت تامہ داشت۔۔۔۔۔ تصانیف دی  
دریں علوم بیش از یک ہزار ست۔۔۔۔۔ حق آن ست کہ در عصر حاضر مثل او در  
عالم اسلام پیدا نہ شد۔۔۔۔۔ اوست کہ نعرۂ مستانہ زدہ دہائی امت مسلمہ را در  
شبہ قارہ پاک و ہند فروزان ساختہ عالم را حیران کرد۔۔۔۔۔ او در لغت ہائی عربی،  
فارسی، اردو، ہندی شعر گفتہ۔۔۔۔۔ لاریب کلام او امام الکلام ست۔۔۔۔۔ از  
بیساختگی و درد و سوز مملو و از تکلف و آورد خالی۔۔۔۔۔ دہارامی کشد و را نکہا را  
می ریزد۔۔۔۔۔ و از محاسن ظاہری و معنوی آراستہ و پیراستہ۔۔۔۔۔ انہودجی از  
نعت ہائی موصوف پیش کردہ می آید تا دہائی عاشقان را مسرور سازد و زندہ دارد  
ز حسنت تا بہار تازہ گل کرد  
رضایت را غزل خواں آفریدند

احقر محمد مسعود احمد عفی عنہ

کراچی

جمادی الثانی ۱۴۱۳ھ

۲۴ نومبر ۱۹۹۳ء

## پیش گفتار



از صدای خن عشق ندیدم خوشتر  
یاد گاری که درین گنبد دوار بماند  
(حافظ شیرازی)

در کارگاه فطرت اگر به تجسس و تفلک نگاه بکنیم و کائنات را به دقت نظر به  
بینیم این حقیقت را در خواهیم یافت که انقلابات و تحولاتی که در زمانهای  
جمادی و حیوانی و نباتی بعمل آمده و می آید فقط بیک قوه کار فرما بوده و آن قوه  
عبارت است از قوه "عشق"

امام غزالی در احیاء العلوم فرموده است که :  
محبت اشتیاقی هست به یافتن آن چیزی که یکی دوست می دارد و هر عضو  
تن چیز مخصوص یا نوع مخصوصی هست که به آن نزدیک می شود-  
عشق در ذره در آفتاب و در تمام جهان وجود دارد و غذای دل همه نفوس  
است، باین جهت که موجودات از جماد گرفته تا انسان و فرشتگان همه و همه از  
ترانه عشق به جنبش در می آیند-

بنا برین عشق نوعی دارد، مانند عشق به نگاه داشتن زندگی، عشق بر رسیدن  
مقام عالی، عشق پیروزی، عشق به دانشمندان، عشق به دوستان و خویشاوندان و  
جز آنها

چنانچه یک سو عشق انسان با انسان یا با دنیا و اهل دنیا اگر باعث فرحت و  
انبساط و موجب حصول مقصد است، جانب دیگر عشق حقیقی وجه تسکین و  
آرام قلب و روح و تقاضای دین و ایمان است که ازان بنده مفتخر به بخشش  
ایزدی می شود-

در این رساله کوچکی آن سراینده نامی را با کلامش معرفی کنیم که آن یک

عاشق صادق است که رشته ی عشق او با حبیب کبریا علیه التحیه و  
الثناء پیوسته است۔ و در ستایش محبوب و ممدوح خود آنگنان سخن سرائی کرده  
است که از هر یک لفظ بخشش بوی محبت و عشق رسول صلی الله علیه و سلم  
و ماغای اہل دل را معطر و قلب و روح اہل ایمان را سرشار می کند۔

می بینیم که از قوہ عشق نبی معظم این سرانیدہ نامی و شاعر گرامی آن  
رفعت فکریا بد کہ بیش از ہفتاد و پنج (۷۵) علم و فن عقیدہ و نقلیہ مہارت  
تامہ پیدا کرد و درین علوم و فنون بیش از یک ہزار کتاب تصنیف کرد۔ بنا برین  
می توانیم کہ بگوئیم در عصر حاضر شاعری و عالمی مثل او در عالم اسلام پیدا  
شد۔۔۔۔۔ و این ہمہ از فیضان مدحت رسول کریم علیہ التیجہ و التسلیم می  
باشد۔

”رضا“ نہ فقط سرانیدہ فارسی و اردو زبان بودہ بلکہ پیامبر عشق و محبت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودہ کہ در شبہ قارہ پاک و ہند دہلای  
مسلمانان را از نور محبت سرور دو جہاں صلی اللہ علیہ وسلم منور ساختہ۔۔۔۔۔ لاریب  
کلاش مملو از درد و سوز است و بی ساختگی دارد اما از تکلف و آورد خالی  
۔۔۔۔۔ دل ہا را می کشد و اشک ہا را می ریزد۔ از محاسن ظاہری و باطنی  
آراستہ و پیراستہ است۔

اسم گرامی آن سرانیدہ ”محمد احمد رضا خان“ است۔ کہ بہ تاریخ ۱۰ شوال  
المکرم ۱۳۷۲ھ / ۱۳ جون ۱۹۵۶م پایہ عرصہ وجود نہاد و بہ عمر ۶۸ سالگی بتاریخ ۲۵  
صفر المظفر ۱۳۳۰ھ / ۱۹۴۱م در گذشت! نمود جی از نعت ہای موصوف درین  
رسالہ بعنوان ”ارمغان رضا“ بہ خدمت خوانندگان محترم پیش می کنیم تا  
دہلای عاشقان را مسرور سازد۔

خضر نوشاہی

مدیر شعبہ مخطوطات بیت الحکمت

دانشگاہ ہمدرد، کراچی

## سلطان لا تنهر

رضایت سائل بی پر، توئی سلطان لا تنهر  
شا ! بهری ازین خوانم، اعثنی یا رسول الله

نعت صنف سخن ایست که مقدس، زیبا، پاکیزه و شیرین، ولی حقیقت این است که خیلی نازک، عمیق و دقیق است. اینجا بیش از پیش حزم و احتیاط لازم دارد. مبالغه آرائی مثل بغاوت می شمارند. در نعت با محبت پاس اوب داشتن کار مهم است. این هرگز مثل غزل و قصیده نیست که هر چه در دل آید بر صفحه قرطاس منتقل بکند.

در نعت مقصود آن ذات گرامی است که باعث تخلیق کائنات شده و راجع به سرور کونین صلی الله علیه و آله باری تعالی گفته "ووفعنا لک ذکورک" و "وکان فضل الله علیک عظیما" و در جای دیگر می آید "لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة"

نعت وسیله ای است که تعلیمات سرور کائنات و فخر موجودات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و نتائج آنها پیش بکند. برای چنگ آوردن این وظیفه و هدف لازم است که مخور از تعلیمات سلطان لا تنهر کما حقہ بهره ور باشد و آن را در شعر سفتن قدرت کامله دارد. این متنبای شاعر نعت گواست که تعلیمات مقدسه و مقصود نبوت را چنان بجهت تحریر آورد که به یک سوط لطافت شعر برقرار بماند و سویی دیگر حقیقت احوال را نمایان بکند.

سراپا نگاری هم در حیطه نعت می آید. لکن اینجا هم ادب و احترام فراوان لازم است. برای گفتن نعت و پذیر گوینده را باید که در دل جذبات اطاعت و محبت سرور کونین صلی الله علیه و آله داشته باشد. بدون محبت و اطاعت اثر بیان و کیفیت اثر پذیر آشکار نمی شود. از نعت گوئی حضرت امام احمد رضا رحمته الله علیه این هو یدای شود که گوینده در شبه قاره بسیار شهرت و اقبال دارد. در سایه تعالیم حق و



حیات بخش سرور کائنات و فخر موجودات حضرت امام الانبیاء علیه السلام نبیا بدستش می آید.

اقوال و اعمال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله لا اقل برای مسلمانان، نمونه های اکمل است که باید مورد پیروی و تقلید بگیرد. نبوت و وحی مظاهر نبوی روحانی بزرگ اند که آنها را می توان «عشق» نامید. نجات کل ملل مسلمان تنها در پیشرفت علوم و فنون نیست؛ باید که از عشق و محبت رحمتی للعالمین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بهره ای داشته باشند بصورت دیگر از راه دین دور افتاده بمانند. حقیقت امر اینست که هر موی امام احمد رضا اسیر عشق حضور پاک سرور کائنات صلی الله علیه و آله بوده

اے جان من، جانان من، هم درد، هم درمان من  
دین من و ایمان من، امن و امان امتان

مولانا محمد احمد رضا بریلوی رحمتی الله علیه گفتن و نوشتن شعر و نثر را وسیله بیدار کردن هموطنان خود و سایر مسلمین عالم ساخت و سعی کرد که مسلمین را بکار و کوشش وادار و پایکدگیر متحد سازد و پایه معاش و تمدن انسان را بالا ببرد. توقع او اینست که همه ساکنین ممالک اسلامی و مسلمانان شبه قاره پشت به پشت یکدیگر بدهند و در قبال مخالفین خود بالا اجتماع مقاومت کنند. اختلاف اصل و نزاد و مملکت را بکنار بگذارند وزیر لوای توحید و نبوت مجتمع شوند.

امام احمد رضا بتوسط نعت میخواهد که شوق و آرزو را درد دل دیگران بخش آورد و با آشنائی که درد ندارند از عذاب دیگران متأثر نمیشوند مخالف است. خوش بختانه که آقای پرفسور دکتر محمد مسعود احمد چندین اشعاری را که امام رضا در ثناء و منقبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سروده یکجا گردآوری نموده به استحضار خوانندگان گرامی رساند شود.

این شاعر بزرگ که زبان مادریش اردو بوده، بدین زیبایی و شیوایی مقاصد خود را در قالب اشعاری بس متین و وزین در زبان فارسی تنظیم آورده و فارسی را وسیله بیان مقاصد نعت خود و افکار بلند و شاعرانه خود کرده است. زیرا میخواست مطالب او را تمام عجم یعنی مسلمین شبه قاره و افغانستان و ایران و تاجیکستان و ترکیه بخوانند.



مولانا محمد احمد رضا رحمتہ اللہ علیہ شاعر شیر را بہ سرور کونین ﷺ حب و ولای بی پناہ بود۔ نعمتائی کہ در این مجموعہ نگارش میشود جوش و حرارتش را نشان میدہد۔ حرارت و احساسات شدید شاعر کہ بر حواس او تسلط پیدا کردہ بود۔ شعرا و سوز و گدازی عطا کردہ است۔ اشعارش پرده ای از یک زندگی پر رنج و محن می کشد و خلوص بیان درد درون را بطوری بیان کردہ است کہ قلب خوانندہ را تحت تأثیر می آورد۔

در کلام وی شادی و شیرینی باور دو غم توأم شدہ۔ اسلوب بیانش چنان قلب را مفتون می کند کہ خوانندہ از خواندن اشعار خود را در بزم صاحب دلان می نشاند۔ قدرت بیان، چنگلی و روانی کلام، استعمال کلمات موزون، خیالات پاکیزہ، استعارات و تشبہات شیوا و پابندی دستور شعر و سخن از محاسن کلام وی می باشد۔ مہم تر از ہمہ وجود یک طبع موزون و سرشار و روح لبریز از عقیدت بی پایان خاتم النبیین ﷺ است کہ او را بہ سرودن نعت ہای شیوا و نغمہی کشاند کہ از حیث فصاحت و روانی با آثار بزرگ برابری می کند۔ انیسٹ راز اصلی و نشانی سخن امام احمد رضا رحمتہ اللہ علیہ۔ بقول سعدی۔

خن کز دل برون آید شیند لا جرم بدل

در دورہ مولانا محمد احمد رضا خان رحمتہ اللہ علیہ، شعراء در نعت این طور گذارشات خود را پیش کردند کہ آنها را حیثیت آفاقی شدہ۔ رنج و غم دروان کہ پیشتر ازین فقط متعلق بہ یک فرد بود، الان مبدل بہ دیگران شدہ اعنی غم فرد بہ غم قوم منتقل شد۔ اولین رفتار لہجہ ای ملایم بودہ، اکنون در آن صدای بلند رونما شد۔ مولانا احمد رضا میگوید۔

عزیزان گشتہ دور از من، ہمہ یاران نفور از من  
درین وحشت ترا خوانم، اغثنی یا رسول اللہ

گدای آمد ای سلطان بامید کرم تالان  
تمی دلمان مگر دانم، اغثنی یا رسول اللہ

دیگران ہم در این بارہ کیفیت درونی را چنین ظاہر میکنند :

آن تا جدار ملک دین، دارای اقلیم یقین  
دانای علم اولین، فرمان برش روح الامین

عالم شدش زیر نگین، چرخش همی بوسد زمین  
آدم همان در ما و طین، او گشته میراثچمن  
(شبلی نعمانی)

اعجاز از خواص لسان محمد است  
عین الحیات گم بدیان محمد است  
گرنور و گر هدی که از آن محمد است  
حق جلوه گر زطرز بیان محمد است  
آری کلام حق بزبان محمد است  
(الطاف حسین حالی)

بگیرم دامن آن سید لولاک در محشر  
که محشر بر تنابد حسن بی حجابش را

قضا گیرد، قدر گیرد، ازل گیرد، ابد گیرد  
رکابش را، عنانش را، عنانش را، رکابش را  
(علامه قادر گرامی)

دردل مسلم مقام مصطفی ست  
آمودی ماز نام مصطفی است

طور موجی از غبار خانه اش  
کعبه را بیت الحرم کاشانه اش  
(علامه محمد اقبال)

هرجا که بود کفر و ضلال از میان رود  
هر جا که بود شرک و دغل برکراں نهاد

در یک قدم فوسعت کونین در گذشت  
مسند فراز کنگره لامکاں نهاد  
(صوفی غلام مصطفی تبسم)

بگرداب حوادث در فقام  
پناهی یا رسول الله پناهی

بر گاهست رسیدم یا محمد ﷺ  
امید غمخوارم از گناهی  
(غلام دنگیر ناشاد قادری)

نا.غ. روزگار مولانا محمد احمد رضا خان زندگانی خود را با گریه آغاز کرد و  
خنده----- خنده عاشقانه، خنده والمانه----- خنده فاتحانه----- پایان  
رسانید- محسوس می شود که امام مذکور در عشق و مستی و شور و جذب و نبوغ و کمال  
در فضای لطیف پرمی زند و دیگران را مسحور میسازد-

یارب زمن برشه ابرار درودی  
برسید و مولای من زار درودی

پروفسور دکتر محمد انعام الحق کوثر

کوئٹہ

۲۷ رجب المرجب ۱۴۱۲ھ / ۱۰ جنوری ۱۹۹۳ء



جان و دل من باد فدای شه بطحا  
بادا سراین خسته و پای شه بطحا !

در وسعت قطره نبود مدحت دریا  
وصف شه بطحا و خدای شه بطحا

یارب تو برای علم افزای اہم  
محشور کنی زیر لوای شه بطحا

میگفت سلیمان بہرہ حشمت و شوکت  
سلطان جہان ست گدای شه بطحا

می گریم می نالم می سوزم ازین غم  
یارب برسانم برای شه بطحا

داغ و تپش و سوز و گداز و الم و درد  
دارد دل من جملہ برای شه بطحا

از جمله بلا امن و امان دو جهان است

یک سایه دامان عباى شه بطحا

بکشد زبان طائر سدره چو نخستین

شد نغمه زن از وصف و ثنائى شه بطحا

صد عرش بروں رفت ز خود از جهت ناز

گردید سر عرش چو جای شه بطحا

محبوب خدا، رهرو اسرا، شه کونین

ایں رتبه که آورد سواى شه بطحا

بیرون فلک از سر، چو رضا این همه سودا

میخواه بهر کار، رضای شه بطحا



امتان و سیاه کاری ها  
 شافع حشر و غمگساری ها  
 دور از کوئی صاحب کوثر  
 چشم دارد چه اشکباری ها  
 در فراق تو یا رسول الله !  
 سینه دارد چه بیقراری ها  
 ظلمت آبلو گور ، روشن شد  
 داغ دل راست نور باری ها  
 چه کند نفس پرده در موئی  
 چون توئی گرم پرده داری یا  
 سگ کوئی نبی و یک گوی  
 من و تا حشر جان ثاری یا  
 سوف حلیک ربک ترضی  
 حق نمودت چه پاسداری ها  
 دارم ای گل بیاد زلف و رخت  
 سحر و شام آه و زاری ها  
 تازه لطف تو بر رضا هر دم  
 مرهم کنه دل فکاری ها

ز لعل تو شند جانفرایت

زالل آب حیوان آفریدند

نه غیر کبریا جان آفرینی

نه خود مثل تو جانان آفریدند

پی نظارهٔ محبوب لاهوت

بینت آینهٔ سان آفریدند

بنا کردند تا قصر رسالت

ترا شمع شبستان آفریدند

زمر و چرخ بهر خوان جودت

عجب قرص و نمکدان آفریدند

زحنت تا بهار تازه گل کرد

رضایت را غزال خوان آفریدند





ز مکت ماه تابان آفریدند  
 ز بوی تو گلستان آفریدند  
 نه از بهر تو صرف ایمانیانند  
 که خود بهر تو ایمان آفریدند  
 صبا را مست از بوییت بهر سو  
 چنان افغان و خیزان آفریدند  
 برای جلوه یک گلبن ناز  
 هزاران باغ و بستان آفریدند  
 زمر تو مثالی برگرقتند  
 و زان مهر سلیمان آفریدند  
 چو انگشت تو شد جولان ده برق  
 قمر را بهر قریان آفریدند



وقت آنست که درهای فلک باز شود  
 جلوه مهر قدم پرتوه انداز شود  
 تهنیت باد بهاری که گل من آید  
 بلبلان مرده چمن جلوه که ناز شود  
 پرده از چهره ماه عربی بر دارند  
 نور پنهان ازل بر سر ابراز شود  
 حبیب تابنده شود تیغ بلالی بدم  
 سینه ماه دگر کشته اعجاز شود



پریشانی من شیرازه بند  
 شب گر بسته موئی تو باشم  
 باین ناکارگی دارم تمنا  
 سگ کوئی، سگ کوئی تو باشم  
 فلک بر آستانم سجده آرد  
 اگر خاک سر کوئی تو باشم  
 نه دام نفس کافر واهیده  
 اسیر دست و قابوئی تو باشم  
 خدائے من، رضا جویم شود گر  
 چو نام خود رضا جوئی تو باشم





حیرت زده ام چه خواب دیدم  
 در عین شب آفتاب دیدم  
 قربان نگاه خود که آن نور  
 بی پردہ و بی نقاب دیدم  
 آن جلوه رخ بزیو گیسو  
 خورشید تہہ سحاب دیدم  
 برقی ز طور جان رباید  
 ایں طرفہ کہ بی حجاب دیدم  
 یاران بہ رضا خبر کہ امشب  
 دردی بدل خراب دیدم



اے شافع تر دامنان، دی چارۂ درد نہان  
 جان دل و روح رواں یعنی شہ عرش آستان  
 اے مسندت عرش برین، دی خادمیت روح امیں  
 مہر فلک، ماہ زمیں، شاہ جہاں، زیب جنال  
 ہی مرہم زخم جگر، یا قوت لب، والا گہر  
 غیرت وہ شمس و قمر، رشک گل و جان جہان  
 اے جان من، جانان من، ہم درد، ہم درمان من  
 دین من و ایمان من، امن و امان امتان  
 اے مقتدا، شمع ہدی، نور خدا، ظلمت ردا  
 مہبت فدا، ماہیت گدا، نورت جدا، ازاین و آن  
 عین کرم، زین حرم، ماہ قدم، انجم خدم  
 والا چشم، عالی ہم، زیر قدم، صد لامکان  
 آئینہ ہا حیران تو، شمس و قمر جویان تو  
 سیار ہا قربان تو، شمع فدا، پروانہ سان  
 گل مست شد از بوئی تو، بلبل فدای روئی تو  
 سنبل نثار موئی تو، طوطی بیادیت نغمہ خوان

باد سبا جویان تو، باغ خدا از آن تو  
بلا گردان تو، شاخ چمن، سرو چمن

یعقوب گریانت شده، ایوب حیرانت شده  
صالح حدی خوانت شده، ای یکہ تاز لا مکان  
حضرت گویاں "العطش" موسی بایمن گشته غش  
یعقوب شد بینائیش، در یاد ای جان جهان  
بهر خدا مرهم نه، از کار من بکشا گره  
فریاد رس دادی بده، دستی بما افتادگان  
مولیٰ زپا افتاده ام، دارم شہا چشم کرم  
مہر عرب، ماہ عجم، رحمی بحال بندگان  
شکر بده گو یک سخن، تلخ است بر من جان من  
بار نقاب از رخ گلن، بہر رضائی خستہ جان



دلفکارے آبلہ پائی شر جو تو  
 از بیابان بلا افتاد و خیزان آمدہ  
 تازہ فریادی بر آورد ای مسیحا بردرت  
 کمنہ رنجوری کہ از غم بر لبش جان آمدہ  
 زہر نوش جام غم، در حسرت فیہ شفاء  
 زانگبین رحمت یکہ جرعه جویان آمدہ  
 بہر آن رنگین ادا گلبرگ چند، آل رسول  
 برکش از دل خار آلامی کہ در جان آمدہ  
 احمد نوری درین ظلمات رنج و تشنگی  
 رہنمائ سوئی تو، ای آب حیوان آمدہ  
 ای زلال چشمہ کوثر لب سیراب تو  
 بر در پاکت رضا باجان سوزاں آمدہ





سیاح فضای لامکانی  
 محبوب خدای دو جهانی  
 معصوم تویی مگر ز رحمت  
 گریان بگناه امت آنی

در نقشه ناخن تو گرید  
 مانی بقلم، قلم بهانی  
 ای عشق نبی، تو عاشقان را  
 آرام دل و قرار جانی

شع از پروانه تو آموخت  
 این گونه زبان و بی زبانی  
 درد آں گوید که تو مپری  
 ناله کند آنکه تو ندانی

دل می سوزد چنان که دیدی  
 حالی داند چنان که دانی  
 مولای رضا، رضا چه دانی  
 علم تو حال من کفانی



یارب زمن بر شه ابرار' درودی  
 برسد و مولائی من زار' درودی  
 بر آموی آن قبله قوسین سلامی  
 بر چشم خطا پوش' عطا بار' درودی  
 برشد لبش همچو میحائی لب او  
 جان بخش هزاراں دل بیمار' درودی  
 بر گوش نبی کان کرم باد سلامی  
 برطره آن گیسوئی خمدار' درودی  
 چون رفرش از دایره این و متی پاک  
 برجسته بیک شوخی رفتار' درودی  
 خاک در او باش' رضا تا زکرامت  
 خود بشنوی از هر در و دیوار' درودی

## مثنوی



گریه کن بلبل از رنج و غم  
 چاک کن ای گل گریبان از الم  
 سبلا از سینه برکش آه سرود  
 ای قمر از فرط غم شو روئی زرد  
 بان صنوبر خیز فریادی بکن  
 طوطیا جز ناله ترک هر سخن  
 چهره سرخ از اشک خونی هر کلیست  
 خون شو ای غنچه زمان خنده نیست  
 پاره شو ای سینه مه بهجو من  
 داغ شو ای لاله خونین کفن  
 خرمن میشت بسوز ای برق تیز  
 ای زمین بر فرق خود خاکی بریز  
 آفتابا آتش غم بر فروز  
 شب رسید ای شمع روشن خوش بسوز  
 بهجو ابر ای بحر در گریه بجوش  
 آسمانا جامه ماتم به پوش

خشک شو ای قلزم از فرط بکا  
 جوش زن ای چشمه چشم زکا  
 کن ظهور ای مهدی عالی جناب  
 بر زمین آ عیسی گردون قباب  
 آه آه از ضعف اسلام آه آه  
 آه آه نفس خود کام آه آه

---

درد و عالم نیست مثل آن شاه را  
 در فضیلتها و در قرب خدا  
 ماسوی الله نیست مثل از یکی  
 برتر است از وی خدا ای مهدی  
 انبیاء سابقین ای محترم  
 شمعها بودند در لیل و ظلم  
 در میان ظلمت و ظلم و غلو  
 مشیر از نور هر یک قوم او  
 آفتاب خاتمت شد بلند  
 مهر آمد شمعها خامش شدند  
 نور حق از شرق بی مثل پیافت  
 عالمی از تابش او کام یافت  
 دفته برخاست اندر مدح او

دفعه برخاست اندر مدح او  
از زبانها شور لاشل له

---

ابر نیسان ست این ابر کرم  
در رخشان آفرین در قهریم  
قطره کز وی پکید اندر صدف  
گوهر رخشنده شد با صد شرف  
بحر زاخر شرع پاک مصطفی (صلی الله علیه و آله)  
وان صدف عرش خلافت ای فتا  
قطره با آن چار بزم آرائی او  
زانکه اور کل بود و شان اجزائی او  
برگمای آن گل زیبا بدند  
رنگ و بوی احمدی می داشتند  
قصد کاری کرد آن شاه جواد  
هر یکی انی له گویان ستاو  
جنبش ابرو نه تکلیف کلام  
خود بود این کار آخر و السلام  
آن عتیق الله امام المتقین  
بود قلب خاشع سلطان دین

وان عمر حق گو زبان آن جناب  
بنطق الحق علیه والصواب

بود عثمان شرکین چشم بنی  
تغ زن دست جواد او علی  
نیت گر دست نبی شیر خدا  
چون بد الله نام آمد مر او را

دست احمد عین دست زوالجلال  
آمد اندر بیعت و اندر قتل  
سنگریزه می زند دست جناب  
مارسیت اذ دمیت آید خطاب

وصف اهل بیت آمد ای رشید  
فوق اهلهم بد الله المعبد  
شرح این معنی برون از آگهی ست  
پا نهادن اندرین راه بی بی ست

تا ابد گر شرح این معنی کنم  
جز تحیر هیچ نبود حاصلم  
ربنا سبحنک لیس لنا

علم شی غیر ما علمتنا

گفته گفته چون سخن این جا رسید  
خامه گویز فشان دامان پدید

ملم غیبی سروش راز دان  
دامنم بگرفت کای آتش زبان

در خور فمت نباشد این سخن  
بس کن و بیسوده وش خای مکن

اصفا هم اندرین جا خاشند  
از مئی کلت لسانه بی بشند!

راز ها بر قلب شان مستور نیست  
لیک افشا کردش دستور نیست

هر کجا گنجی ودیعت داشتند  
قفل برود بر حفظ بسته اند

درد دل شان گنج اسرار ای خو  
بر لب شان قفل امر انصتوا

روز آخر گشت و باقی این کلام  
ختم کن انی له طرف التمام

نفرگفت آن مولوی مستند  
راز ما را روز کی گنجا بود

الغرض شد مثل آن عالی جناب  
سایه سان معدوم پیش آفتاب



ای خدا ای مهربان مولای من  
 ای انیس خلوت شبهای من  
 ای کریم و کارساز بی نیاز  
 دایم الاحسان شه بنده نواز  
 ای بیاد تاله مرغ سحر  
 ای که ذکرت مرهم زخم جگر  
 ای که نامت راحت جان و دلم  
 ای که فضل تو کفیل مشکم  
 هر دو عالم بنده اکرام تو  
 صد چو جان من فدای نام تو  
 ماخطا آرمیم تو بخشش کنی  
 نعوه انی غفور میزنی  
 الله الله زین طرف جرم و خطا  
 الله الله زان طرف رحم و عطا  
 زهر ما خواهیم و تو شکر دهی  
 خیر را دانیم شر از گرمی  
 تو فرستادی بما روشن کتاب  
 میکنی با ما باحکامت خطاب

از طفیل آن صراط مستقیم  
 قوتی اسلام را ده ای کریم !  
 بهر اسلامی هزاران فتنه ها  
 یک مه و صد داغ فریاد ای خدا  
 بهر مردان رهبت ای بی نیاز  
 مردمان در خواب ایشان در نماز  
 ای خدا بهر جناب مصطفی صلی الله علیه و آله  
 چار یار پاک و آل با صفا  
 بهر آب گریه تر دامنان  
 بهر شور خنده طاعت کنان  
 بهر اشک گرم دوران از نگار  
 بهر آن سرد مجوران زیار  
 بهر جیب چاک عشق نامراد  
 بهر خون پاک مردان جماد  
 پر کن از مقصد تهی دامن ما  
 از تو پذیرفتن زما کر دن دعا  
 پیچ می آید زدست عاجزان  
 جز دعای نیم شب ای مستعان

بلکه کار تست اجابت ای صد  
 وین دعا هم محض توفیق بود  
 ماکه بودیم و دعائی ماچه بود  
 فضل تو دل داد ای رب وودود  
 زره بر روی خاک افتاده بود  
 آفتابی آمد و روشن نمود  
 تکیه بر رب کرد عبد مستهان  
 ادست بس مارا ملاذ و مستعان  
 کیست مولائی به از رب جلیل  
 حسبنا الله ربنا نعم الوکیل  
 چوں بدین پایه رساندم مشغولی  
 به تماش بر کلام مولوی  
 تاختمه مشک گویند اهل دین  
 زانکه مشک است آل کلام مستین  
 چوں فاد از روزن دل آفتاب  
 ختم شد والله اعلم بالصواب

## رباعیات

پایت ای آنکه چوں تو احسن نبود  
 بر گردن قوم تا مبرهن نبود  
 سر تا بقدم تو منت حق باشی  
 خود منت حق کرا به گردن نبود



ای خدمت در گاه تو دین جبریل  
 روشن سجودی تو جبین جبریل  
 جولانگه خدام جنابت باشد  
 سدره که بود شاه نشین جبریل

